

اسطوره، اخلاق و زنان ایکس-من

نویسنده: ربکا هاسل^۱

خلاصه: داستان‌های آبرقهرمانه امروزه صرفاً نقشه سرگرم‌کننده برعهده ندارند و قطعاً مخاطبان‌شان محدود به طیف کودکان و نوجوانان نیست. سال‌هاست که مضامین فلسفه وارد این حوزه شده‌اند و به همین دلیل می‌توان با استفاده از آثار برجسته‌ای که در این سبک پدید آمده‌اند درباره‌ی مسائل عمیق فلسفه به شیوه‌ی جدیدی اندیشید. ربکا هاسل در این مقاله سراغ مجموعه‌ی ایکس-من رفته است تا هم نشان دهد که چطور در سال‌های اخیر با خلق قهرمان‌های زن در چنین داستان‌هایی تلاش شده است تا شکاف جنسیتی میان قهرمانان زن و مرد پُر شود و مخاطبان قرن بیست‌ویکم که خواهان قهرمانانی با تنوع بیشتری‌ند راضی شوند. او با استفاده از الگوی «سفر قهرمان» جوزف کمپبل به تحلیل سه کاراکتر زن برجسته در مجموعه‌ی ایکس-من - استورم، میستیک و جین گری - می‌پردازد. از طرفی با بررسی نظریه‌ی اخلاق عدالت محور لارنس کلبرگ و فلسفه‌ی «اخلاق مراقبت» کارول گیلیگان نشان می‌دهد که کدام یک از این سه می‌توانند قهرمان حقیقی باشند و «استاد دوجهان» شوند. او در نهایت نشان می‌دهد که چطور به کمک اسطوره‌های به‌کارگرفته‌شده در داستان‌های آبرقهرمانه می‌توانیم از دوگانگی‌های موجود در جامعه فراتر رفتیم و در مقام یک کل، با دیگران به وحدت و یگانگی برسیم.

«تصاویر اسطوره، بازتاب استعداد‌های بالقوه‌ی فرد فرد ماست. ما از طریق اندیشیدن به آن‌ها، قدرتشان را در زندگی خود احضار می‌کنیم.»

جوزف کمپبل، قدرت اسطوره^۲

^۱ استادیار نویسندگی و ادبیات در دپارتمان ادبیات انگلیسی مؤسسه فناوری روچستر در نیویورک

^۲ Joseph Campbell, The Power of Myth

کتاب قدرت اسطوره نوشته‌ی جوزف کمپبل، با ترجمه‌ی عباس مخبر، توسط نشر مرکز به چاپ رسیده است. - م.

پس از وقوع تراژدی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، محبوبیت فیلم‌های ابرقهرمانی به آشکال مختلف افزایش یافت. طبیعتاً، کتاب‌های مصور (کمیک) پاسخ‌گوی این نیاز بود و فیلم‌هایی که بر اساس این کتاب‌ها ساخته شد رکورد جدیدی را در گیشه^۳ رقم زدند. ابرقهرمانان دوباره تبدیل به نمادهای فرهنگی^۴ شدند. اما به نظر می‌رسد هالیوود^۵ به منظور هدفی فراتر از صرفاً سرگرم کردن ما، از این فرصت پیش آمده استفاده می‌کند. برخی از فیلم‌های اخیر، حاوی پیام‌هایی

فلسفی‌اند که می‌توانند زندگی‌هایمان را روشن کنند. به‌ویژه فیلم‌های ایکس-من^۶ به گونه‌ای به بحث درباره‌ی طبیعت و ذات انسان می‌پردازد که می‌توان تأثیر کارهای پژوهش‌گر برتر حوزه‌ی اسطوره‌شناسی، جوزف کمپبل و همچنین نظریات معاصر درباره‌ی تصمیم‌گیری اخلاقی را در آن مشاهده کرد.

مرحله‌ی «استاد دوجهان شدن» معمولاً در قهرمانان فرانسه چون عیسی ناصری بابو دانسان داده می‌شود. در قهرمان‌های معمولی‌تر، این مرحله با تحصیل تعادل بین جسم و روح حاصل می‌شود. قهرمان در این مرحله، به آرامش درونی و بیرون می‌رسد. کمپبل می‌نویسد: «آزادی برای گذشتن و بازگشتن از مرز جهان هر گاه که بخواهد، توانایی است منحصر به استاد دوجهان. رقم‌دهی کیانه، چنان‌که نیچه می‌گوید، در یک نقطه نمی‌آساید، بلکه شادمانه و به سبک، از یک موقعیت به موقعیتی دیگر می‌چرخد و می‌جهد. شخص، از طریق تربیت روان بلندمدت، هر نوع وابستگی را به محدودیت‌ها، خصوصیات، امیدها و ترس‌های خود به کلی رها می‌کند، دیگر در مقابل نفع خوبش، که لازمی تولد دوباره در فهم حقیقت است، مقاومت نمی‌کند، و بدین ترتیب، بالاخره برای کفاری بزرگ آماده می‌شود. جاه‌طلبی شخص به کلی از بین می‌رود، و دیگر برای زندگی نمی‌کوشد، بلکه با آزادی خود اجازه می‌دهد هر چه می‌خواهد بیاید از او بگذرد: می‌توان گفت، او به فنا می‌رسد.» استاد دوجهان شدن، به رهایی از ترس از مرگ منجر می‌شود، که به معنای آزادی برای زندگی کردن است. گاهی به این مرحله «دم‌دادن یافتن» می‌گویند، جایی که فرد نه حسرت گذشته را می‌خورد و نه نگران آینده است.

مطالبه‌ی نوع

در بحبوحه‌ی دقت نظر جدید به ابرقهرمانان، مخاطبان فیلم‌های آمریکایی خواستار ارائه‌ی طیف متنوع‌تری از ابرقهرمانان، از جمله افزایش زنان ابرقهرمان‌اند. اغلب ابرقهرمانان شناخته شده‌ی کتاب‌های مصور، همچون سوپرمن^۷،

^۳ box-office

محلی‌ست برای فروش بلیط. این اصطلاح امروزه بیشتر در صنعت فیلم‌سازی و برای نشان دادن میزان فروش و موفقیت فیلم‌های روی پرده به کار می‌رود. این آمار با شمارش تعداد بلیت‌های فروخته شده و بررسی میزان درآمدزایی فیلم‌ها محاسبه می‌گردد و برای فیلم‌سازان و تهیه‌کنندگان و حتی هواداران فیلم‌ها حائز اهمیت است. - م.

^۴ cultural icon

نماد فرهنگی می‌تواند یک تصویر، سمبل، آرم، نام، چهره، شخصیت، ساختمان یا چیزهای دیگری باشد که به سهولت، شاخص و برجسته می‌شود و به‌طور کلی چیزی یا طرز فکری را با یک مفهوم وسیع فرهنگی به گروه فرهنگی بزرگی ارائه می‌دهد. - م.

^۵ Hollywood

^۶ X-Men

^۷ Superman

بت‌من^۸، اسپایدر-من^۹، فانوس سبز^{۱۰}، فلش^{۱۱}، ثور^{۱۲} و دردیویل^{۱۳}، مرد هستند، و تمرکز اکثر فیلم‌های ابرقهرمانی گذشته، همگی بر قهرمانان مذکر بوده است. هرچند، هالیوود اکنون در تلاش است تا با وارد کردن قهرمانانی با جنسیت‌های متنوع، پاسخ‌گوی نیاز متغیر مخاطبان جوان‌تر باشد و تمام مخاطبان قرن بیست‌ویکمی را راضی کند. این روند جدید به فیلم‌هایی چون ایکس-من و ایکس-۲: ایکس-من متحد می‌شوند^{۱۴} کمک کرد تا بخشی از اسطوره‌شناسی ابرقهرمانی جدید باشند. ماجراهای ایکس-من و زنان که ابتدا اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی در کتاب‌های مصور مارول^{۱۵} چاپ می‌شد و امروزه به شکل جدیدی افسانه‌ای شده، به جایگاه والاتری در حوزه‌ی اسطوره‌شناسی، نسبت به فیلم‌های سینمایی صرف دست یافته است.

داستان اصلی ایکس-من، داستانی ساده است. در بخش‌های مختلف جهان کودکانی با جهش ژنتیکی متولد شده‌اند و این امر باعث شده است که قدرت‌هایی ویرای انسان‌های معمولی داشته باشند. این جهش‌یافته‌ها می‌توانند کمک بزرگی به سایر انسان‌ها بکنند، یا اینکه به آن‌ها آسیب‌های جدی وارد کنند. اغلب مردم از آن‌ها می‌ترسند و برخی نیز از آن‌ها متنفرند. دو رهبر از میان جمعیت جهش‌یافته‌ها سربر آورده‌اند، چارلز اگزایویه^{۱۶} قهرمان و مگنیتوی^{۱۷} شرور. اگزایویه می‌خواهد جهش‌یافته‌ها را سازماندهی کند و به آن‌ها آموزش بدهد تا به بشر کمک کنند. او امیدوار است بتواند هر دو جامعه را قانع کند که می‌توانند با هماهنگی در کنار یکدیگر زندگی کنند. او با این هدف گروهی به نام ایکس-من را تشکیل می‌دهد. مگنیتو مسیر کاملاً متفاوتی را در پیش می‌گیرد. او معتقد است که بشریت علیه جمعیت جهش‌یافته جنگی را آغاز کرده است و جهش‌یافته‌ها هم باید پاسخی درخور این شرایط به انسان‌ها بدهند. مگنیتو اعمالش را تحت عنوان آزادسازی جهش‌یافته‌ها انجام می‌دهد، هرچند در فیلم ایکس-من^{۱۸} می‌بینیم که او حاضر است برای دست‌یابی به اهدافش حتی جهش‌یافته‌ها را هم از سر راه بردارد.

^۸ Batman

^۹ Spider-Man

^{۱۰} Green Lantern

^{۱۱} Flash

^{۱۲} Thor

^{۱۳} Daredevil

^{۱۴} X2: X-Men United

^{۱۵} Marvel

^{۱۶} Charles Xavier

^{۱۷} Magneto

^{۱۸} X-Men, directed by Bryan Singer (Twentieth Century Fox, 2000)

مگنیتو با شرارت خود در مقابل اگرایویه قرار می‌گیرد تا نماینده‌ی بخش مهمی از دوگانگی آشکار در تمامی اسطوره‌ها باشد - خیر و شر، زن و مرد، زندگی و مرگ. شناخت این دوگانگی‌ها در اسطوره‌شناسی کلاسیک، نخستین قدم در راه حرکت به سوی دنیایی بزرگ‌تر است.^{۱۹} ایکس ۲ هم به این گونه آغاز می‌شود، اما به همین شیوه پایان نمی‌یابد. جوزف کمپبل در اثر خود که درباره‌ی

اسطوره‌شناسی جهانی و تصاویر تاریخی قهرمانانه است، نشان می‌دهد که ورای هر دوگانگی، وحدتی وجود دارد. فرضیه‌ی اصلی دومین فیلم ایکس-من این است که به منظور رسیدن به این وحدت خاص، همیشه باید از دوگانگی، فراتر رفت. عنوان اصلی و فرعی این فیلم، ایکس ۲: ایکس-من متحد می‌شوند

لارنس کلبِرگ روان‌شناسی بود که بیشتر به خاطر نظریه‌اش درباره‌ی مراحل رشد اخلاق شناخته می‌شود. نظریه‌ی توسعه‌ی برکارن ۲ سال پیش‌زن پیازه در ابتدا بارشده اخلاق در کودکان بود. کلبِرگ موفق به یافتن روشی تحقیقی شد که در تصمیم‌گیری اخلاق محل اصلی را به استدلال شخصی می‌داد. در آن زمان این امر در تناقض با رهیافت‌های روان‌شناسی به اخلاق بود که اهمیت کم به درگیری ژرف‌نگرانه شخص در توصیف پیشرفت اخلاق می‌داد.

به درستی انتخاب شده است.

اثر مهم کمپبل درباره‌ی اسطوره‌های تمامی فرهنگ‌ها، نقشی اساسی در فهم توازی‌های موجود میان اسطوره‌شناسی سنتی و افسانه‌های ابرقهرمانی هالیوودی دارد. همچنین می‌توان از این اثر به منظور ساخت عناصر مهم فلسفه‌ای در باب طبیعت انسان استفاده کرد که به طور ویژه به این پرسش می‌پردازد که در رجحان قهرمانانه چه عواملی دخیل‌اند. بنابر نظر کمپبل، تمام قهرمانان به سفر دوری می‌روند که شامل سه مرحله است: عزیمت، آغاز و بازگشت. شروع مرحله‌ی عزیمت بدین ترتیب است که قهرمان پس از دریافت «دعوت به سفر»، انزوای خانه را ترک می‌گوید. این کار قهرمان را قادر می‌سازد تا از آستانه بگذرد و به سوی جهانی بزرگ‌تر برود و از آنجا مرحله‌ی آغاز را شروع کند و آزمون‌های متعددی را از سر بگذراند. زمانی که فرد ثابت کند شایسته‌ی مقام قهرمانی‌ست، مرحله‌ی بازگشت شروع می‌شود. قهرمان ما به نوعی در مرحله‌ی پایانی موفق می‌شود از دوگانگی به یک وحدت اساسی تعالی پیدا کند. زمانی که قهرمان «استاد هر دو جهان» شود، میان امر آشنا و غریب ادغامی صورت می‌پذیرد. این امر مستلزم تحول آگاهی‌ست و سفر قهرمان را کامل می‌کند. این چرخه‌ی سه‌گانه در فیلم‌های محبوب به شیوه‌های گوناگون مورد استفاده قرار گرفته، و به ضرس قاطع می‌توان گفت که بخشی اساسی از طرح قهرمانانه در ایکس-من و ایکس ۲: ایکس-من متحد می‌شوند است.

^{۱۹} Joseph Campbell, The Power of Myth, edited by Betty Sue Flowers (New York: Anchor, 1991).

استورم یکی از نوادگان قبیله‌ی سلولنته باستانه بود که همه آن‌ها موهای به رنگ سفید و چشمان آبی داشتند و می‌توانستند سحر و جادو کنند. مادرش «ان-در»، پرنس قبیله‌ی درکنیا بود که در مقابل آداب و رسوم طایفه‌اش سنت شکنی نمود و احساس کرد که باید نقشه‌ی راکه به او داده شده، انجام دهد. اوسپس بایک عکاس خبری آمریکایی به نام دیوید مونرو از دواج دروآن هادرهارلم، منهن زندگی می‌کردند. زمانی که او و روش ماهه بود، او و والدینش به کای، در مصر نقل مکان کردند. پنج سال بعد، در زمان بحران سوئز آن‌ها گرفتار ستیز عرب‌ها و اسرائیل شدند و خانه‌شان توسط بمب‌های ازبین رفت و پدر و مادرش کشته شدند، اما او زنده ماند و در زیر آوار در کنار جسد مادرش دفن شد. این حادثه سبب تنگنا هر سه شدید او و روشد که تا به امروز به این اختلال دچار است. او و روی به خانمان ویتیم، تحت سرپرستی یک استاد در زبان‌های احمدال - کیبارز آمد. او تبدیل به دانش آموز برترین استاد در سرقت و دزدی و باز کردن قفل شد. سال‌ها بعد، او که تمایل شدیدی برای رفتن به سمت جنوب داشت، به تنهایی عازم سفری در سراسر قاره آفریقا شد و در نهایت به سرزمین اجدادی خود، دشت سرنگت رسید که در شمال تانزانیا قرار گرفته و تا جنوب غرب کنیا کشیده شده است. در این زمان توانایی جهش یافته‌ی کنترل آب و هواد او پدیدار شد و از این قدرت برای کمک به قبایل محله که او را هم چون ایزدبانوی پرستش می‌کردند استفاده کرد. او و روی برای چندین سال در کنار این قبایل باقی ماند تا اینکه پروفیسور چارلز آکرا و به او را دعوت به استخدام در تیم جدید بانام ایکس - من نمود. در تیم ایکس - من برای او، تحت تأثیر قدرتش بر هوا، اسپرمر استورم را برگزیدند. استورم به غیر از مدت کوتاهی که به دور از تیم بود، همیشه یکی از اعضای ایکس - من باقی ماند و رهبری گروه را در کنار سایکالپس برعهده داشت.

در برخی مواقع، هالیوود موضوعات اسطوره‌سازی‌اش را به درستی انتخاب می‌کند. اغلب استودیوهای فیلم‌سازی در برابر پیشرفت‌های فمینیستی، مجبور شدند نقش‌های بیشتری برای زنان قهرمان ایجاد کنند. و شاید هیچ منبعی برای پاسخ‌گویی به نیاز ایجاد اسطوره‌ی ابرقهرمانی جدیدتر و گسترده‌تر، بهتر از ایکس - من اسرار آمیز^{۲۰} نباشد. عنوانی که استن لی^{۲۱}، گول کتاب‌های مصور مارول، در آغاز نوشتن این کتاب در سال ۱۹۶۳ برای این مجموعه برگزیده بود، یعنی «جهش یافته‌ها»^{۲۲}، محوریت جنسیتی کمتری داشت. یکی از ویراستاران با او مخالفت کرد و نام این کتاب مصور را «ایکس - من» گذاشت.^{۲۳} این مجموعه افزون بر عنوانش، همواره توجهی ژرف به زنان داشته است. البته بسیاری از گروه‌های ابرقهرمانی گذشته هم اعضای زن داشتند، به عنوان مثال زن شگفت‌انگیز^{۲۴} در لیگ عدالت^{۲۵}، و قناری سیاه^{۲۶} بلوند و زیبا که در جامعه عدالت آمریکا^{۲۷} به او پیوست، سو استورم^{۲۸} در چهار شگفت‌انگیز^{۲۹} و وِسپ^{۳۰} در

^{۲۰} The Uncanny X-Men

^{۲۱} Stan Lee

^{۲۲} The Mutants

^{۲۳} Stan Lee, in "Special Features" of the X2 DVD

^{۲۴} Wonder Woman

^{۲۵} Justice League of America (JLA)

^{۲۶} Black Canary

^{۲۷} Justice Society of America (JSA)

^{۲۸} Sue Storm

^{۲۹} Fantastic Four

^{۳۰} Wasp

انتقام‌جویان^{۳۱}. اما ایکس-من نسبت به سایر داستان‌های ابرقهرمانی کلاسیک، شخصیت‌های زن قوی‌تری دارد. ما به سه تن از آنان نظری می‌افکنیم تا ببینیم که سفر رازآلود آنان چه نور فلسفی‌ای بر شرایط بشری ما تابانده است.

استورم خارق‌العاده

در میان تنوع جمعیتی ایکس-من، یک شخصیت آفریقایی-آمریکایی به نام استورم (به معنای طوفان) وجود دارد. اورورو مونرو^{۳۲}، با نام مستعار «استورم»، دختر یک شاهزاده خانم آفریقایی و یک عکاس خبری آمریکایی‌ست. نخستین بار استورم در سال ۱۹۷۵ در کُمیک مارول ایکس-من غول‌پیکر #۳۳۱ ظاهر شد. او در کودکی به‌خاطر سانحه‌ی ریختن ساختمانی در قاهره‌ی مصر که منجر به گشته شدن پدر و مادرش شد، یتیم گردید.^{۳۴} مانند تمامی سفرهای قهرمانانه، سفر او هم با یک تراژدی آغاز شد. زمانی که ما با او ملاقات می‌کنیم، او باهوش، وفادار و بسیار قدرتمند است. توانایی حاصل از جهش‌یافتگی او این است که قدرت پرواز کردن دارد و آن‌گونه که از نامش برمی‌آید، می‌تواند آب و هوا را کنترل کند. استورم در ایکس ۲ علی‌رغم ترس و تنفر انسان‌ها از جهش‌یافته‌ها، افزون بر نقش جنگ‌جوی قدرتمندی که به نفع بشریت مبارزه می‌کند، نقش یک معلم را هم بر عهده دارد. او به‌خوبی در تعریف کمپبل از قهرمان کلاسیک جای می‌گیرد؛ او «دعوتی» به سوی یک ماجراجویی جدید دریافت می‌کند و به‌سوی ناشناخته می‌رود و با آزمایش‌ها و امتحان‌های مختلف مواجه می‌شود، با گذر از آن‌ها رشد می‌کند و سپس با خرد و حکمتی که به دست آورده است، دست کم به‌صورت استعاره‌ای، به خانه بازمی‌گردد. استورم فقط به‌منظور حفظ خیر و عدالت، حاضر می‌شود انزوا و امنیتش در کنیا را ترک کند، جایی که در آنجا به‌خاطر قدرت‌های خارق‌العاده‌اش به عنوان یک الهه مورد ستایش قرار می‌گرفت، و در آمریکا، به پروفیسور اگزاویه ملحق شود.^{۳۵} کمپبل قهرمان را این‌گونه توصیف می‌کند: «کسی که همانند طبیعت، نه به‌خاطر عداوت‌های شخصی، نه از روی ناامیدی و نه به‌منظور

^{۳۱} Avengers

^{۳۲} Ororo Munroe

^{۳۳} Giant-Size X-Men #1

^{۳۴} Ultimate Marvel Encyclopedia, "Storm," edited by Beazley and Youngquist (New York; Marvel Comics, 2003) Volume 1; p.157.

^{۳۵} Ultimate Marvel Encyclopedia, p. 157.

گرفتن انتقام، با شجاعت و نجیبانه در زندگی شرکت می‌جوید.^{۳۶} استورم، افزون بر افزایش درک ما از قابلیت‌های جنسیتی قهرمان، تجسم مفهوم قهرمان نزد کمپیل است.

در هر دو فیلم، هلی بری^{۳۷} نقش استورم را بازی می‌کند. او زیباست و بدن و چهره‌ی بی‌عیب و نقصی دارد. البته در کتاب‌های مصوّر، فرهنگی غنی در زمینه‌ی معرفی زنانی که زیبایی فیزیکی خارق‌العاده‌ای دارند وجود دارد، اما استورم به خاطر ظاهر یا چهره‌اش به صحنه نیامده است. او در مرکز یک ماتریکس سنتی و دگرجنس‌گرایانه‌ی مردسالار – رابطه‌ی کلاسیک مرد/زن – قرار ندارد. او آدم خودش است و برای ایکس – من عنصری اساسی محسوب می‌شود.

در ایکس ۲ استورم نسبت به جهش یافته‌ای به نام کورت واگنر^{۳۸} که با نام «خزنده‌ی شب»^{۳۹} هم شناخته می‌شود، از نظر فکری، علاقه‌ی مشتاقانه‌ای بروز می‌دهد. کورت با دندان‌های نیشی، گوش‌های تیز، چشم‌های زرد، دستان سه انگشتی و پاهای دو انگشتی و یک دم دراز، ظاهری شیطانی دارد. همچنین سرتاسر بدن او پوشیده از آثار خودآزاری‌هایی به شکل نمادهای فرشته‌ای است که با دست خودش روی صورت و بدنش خراشیده شده‌اند. خزنده‌ی شب به استورم توضیح می‌دهد که این زخم‌ها بازنمایی نمادهایی‌اند که فرشته‌ی مقرب جبرئیل^{۴۰} به بشریت اعطاء کرده است و تعدادشان با گناهان او (کورت) برابر است. جالب اینجاست که جبرئیل فرشته‌ی مقرب است که به خاطر مرحمت، حقیقت، امید، رستاخیز و انسانیتش شناخته می‌شود. در ادامه، کورت تک تک این ویژگی‌ها را برای یاران ایکس – من‌اش بازنمایی می‌کند.

خزنده‌ی شب در ظاهر با استورم و سایر اعضای ایکس – من تفاوت دارد. او موجودی با شمایی بیگانه و قدرت‌هایی عجیب است؛ با این حال، به بیان دقیق‌تر همین «مغایرت» افراطی اوست که کنجکاوی استورم را برمی‌انگیزد و باعث می‌شود استورم برای رسیدن به پاسخ پرسش‌هایش به او متمایل شود. غرابتی که در رویارویی با جهش یافته‌ها باعث برانگیخته شدن ترس در اغلب مردم می‌شود، در اینجا به‌مثابه پلی نشان داده شده است که می‌تواند در مسیر یادگیری و رشد شخصی فرد قرار بگیرد. علاقه‌ی استورم به خزنده‌ی شب شخصیت به ظاهر کناره‌گیر استورم را نشان می‌دهد که بیش از آن که محصور در طیف تجربیات و مفاهیمی باشد که از پیش زندگی‌اش را تشکیل داده‌اند، با آغوش باز

^{۳۶} The Power of Myth, p. 82.

^{۳۷} Halle Berry

^{۳۸} Kurt Wagner

^{۳۹} Nightcrawler

^{۴۰} Gabriel

پذیرای احتمالات و پیش آمده‌ها هم هست. بر اساس نظر کمپبل، قدم بعدی فراتر رفتن از دوگانگی به سوی وحدت است، که البته پیشرفتی طبیعی در هر رابطه‌ی ایده‌آلی محسوب می‌شود. چنان‌که فیلسوف بزرگ، ارسطو^{۴۱} و بسیاری دیگر دریافته بودند، این وحدت به معنای آن است که دو روح یا دو ذهن یکی شوند یا دو نیمه‌ی یک کل را تشکیل بدهند.

براساس نظریه‌ی مراحل رشد اخلاق لارنس کلبرگ، استدلال اخلاق به‌عنوان پایه‌ی ازمعملکرد اخلاق دارای سه سطح - پیش‌تعارف، تعارف و پساتعارف - و شش مرحله‌ی قابل تشخیص است. کلبرگ معتقد بود قضاوت اخلاق با پیشرفت سن و طبق این شش مرحله‌ی شده‌ می‌کند. معمای که لارنس کلبرگ در ابتدای تحقیق خود به کار برد، به این صورت است: «خانم به دلیل نوع خاص از سرطان نزدیک به مرگ بود. نوع خاصی از دارو وجود داشت که پزشکان فکر می‌کردند ممکن است منجر به نجاتش شود. این دارو نوع خاصی از دارو بود که داروسازی در همان شهر آن را کشف کرده بود. هزینه‌ی ساخت دارو گران بود، ولی داروساز ده برابر هزینه‌ی آن را که برای تولید آن انجام داده بود مطالبه می‌کرد. وی ۲۰۰ دلار برای رادیوم خرج کرده بود، ولی برای یک دوز مختصر از دارو ۲۰۰۰ دلار مطالبه می‌کرد. همسر خانم مبتلا به بیماری - آقای هینز - به هر کس که می‌شناخت برای تهیه‌ی پول مراجعه کرد، ولی فقط موفق به تهیه ۱۰۰۰ دلار شد که نصف مبلغ مورد نیاز بود. او به داروساز گفت که همسرش در حال مرگ است و از او درخواست کرد که یا دارو را به او بزرگتر بفروشد یا به وی اجازه دهد که بقیه پول را بعداً بدهد. اما داروساز به او گفت: «نه، من دارو را کشف کرده‌ام و می‌خواهم از آن پول کسب کنم.» در نتیجه هینز نامید شد و باز وارد مغازه داروساز شد تا دارو را برای همسرش به سرقت ببرد. آیا هینز باید باز وارد آزمایشگاه می‌شد تا دارو را برای همسرش به سرقت کند؟ اگر نه چرا او اگر نه چرا؟»

ارتباط استورم با این «دیگری» به نتایج نامنتظره‌ای می‌انجامد. او و خزنده‌ی شب در جایی به اختصار درباره‌ی «ایمان» گفت و گو می‌کنند. استورم از انسان‌ها گله و شکایت می‌کند و کورت همانند یک مُرشد او را راهنمایی می‌کند و در جواب به او می‌گوید که در برابر جهالت، رحم و شفقت نشان بدهد. در بیش از یک صحنه، کورت ساکت و گوشه‌گیر را مشغول دعا خواندن و به کار گرفتن ایمانش می‌بینیم. این امر حتی تا جایی به پیش می‌رود که در زمان مواجهه با دشواری‌ها، رزاری اش^{۴۲} را به دست می‌گیرد. تجربه‌ی مربوط به ایمان استورم در ایکس ۲، به خاطر مشارکت با کورت و وابستگی به او به شکل چشم‌گیری افزایش می‌یابد. در یکی از لحظات بحرانی فیلم، هر دوی آنها باید عملیات خطرناکی را انجام دهند. خزنده‌ی شب، همانند استورم در اوایل فیلم، شک و تردیدی از خود بروز می‌دهد و آن موقع استورم است که با گفتن «من به تو ایمان دارم» او را به حال اول باز می‌گرداند، و از دوگانگی‌شان به وحدت مورد نیاز تعالی می‌یابند؛ وقتی یکدیگر را سخت در آغوش می‌گیرند تا از میان یک در بسته‌ی جامد عبور کنند، هم از نظر

^{۴۱} Aristotle

^{۴۲} Rosary bead

نوعی تسبیح است که مسیحیان کاتولیک از آن برای ذکر و دعا استفاده می‌کنند. -م.

جسمانی و هم از نظر روحی تعالی می‌یابند، و از این رو هر دو نفرشان دگرگونی آگاهانه‌ی ضروری برای تمامی قهرمانان را از سر می‌گذرانند.

روان‌شناس مشهور، لارنس کلبرگ^{۴۳}، سه مرحله‌ی اساسی برای رشد اخلاقی برمی‌شمارد.^{۴۴} «مرحله‌ی پیشا تعارفی»^{۴۵} مربوط به دوران فرمانبرداری از منشاء اقتدار است. کودکان در سنین پایین کار درست را انجام می‌دهند، زیرا مرجعی بالاتر به آن‌ها گفته است که چنین رفتار کنند و آن‌ها نمی‌خواهند به خاطر سرپیچی از مرجع اقتدار تنبیه شوند. «مرحله‌ی تعارفی»^{۴۶} نشانگر استدلال‌گری اخلاقی پیچیده‌تری است. در این مرحله، فرد سعی می‌کند هم‌رنگ جماعت شود، و با احترام به دیگران، به شکل قراردادی دست به عمل شود. او به دنبال ارضا کردن انتظارات اجتماعی کلی‌تر و حفظ و حمایت از نظم اجتماعی است. «مرحله‌ی پسا تعارفی»^{۴۷} رشد اخلاقی نشان‌گر والاترین نوع استدلال‌گری اخلاقی است. در این مرحله، افراد مطابق با اصول اخلاقی والاتری که بر عدالت متمرکز است دست به عمل می‌زنند. آن‌ها در عین حال که با اعمال خود به دنبال آنند که عمل درست را تشخیص دهند، از گروه یا جامعه‌ی خودشان، حمایت یا انتقاد می‌کنند.

از نظر شخصیتی، استورم مرحله‌ی پسا تعارفی «اخلاق عدالت» را با دفاع از انسان‌ها به شیوه‌ای عقلانی و عینی، به نمایش می‌گذارد. این شکل از عمل معمولاً با رویکردی قانون-محور نسبت به تصمیم‌گیری‌های اخلاقی مرتبط است و اغلب تحت عنوان «اخلاق مردانه» از آن یاد می‌شود. استورم علی‌رغم تجربه‌اش از تعصب پایدار و پویای انسان‌ها علیه جهش یافته‌ها، به دنبال عدالتی می‌رود که آن را می‌فهمد، و بر پایه‌ی اعتقاد عمیقش به حقوق فردی و خیر و رفاه برای همه بنا شده است. هرچند، او می‌تواند عمل بر اساس اخلاق مردانه کلبرگ را به مفهوم زنانه‌ی «اخلاق مراقبت»^{۴۸} تغییر دهد که منتقد برجسته و دستیار سابق کلبرگ، کارول گیلیگان^{۴۹}، آن را تعریف کرده است.^{۵۰}

^{۴۳} Lawrence Kohlberg

^{۴۴} Lawrence Kohlberg, *The Philosophy of Moral Development* (New York: Harper Collins, 1981),

^{۴۵} pre-conventional level

^{۴۶} Conventional level

^{۴۷} post-conventional level

^{۴۸} ethics of care

^{۴۹} Carol Gilligan

^{۵۰} Carol Gilligan, *In a Different Voice: Psychological Theory and Women's Development* (Cambridge: Harvard University Press, 1982)

در جایی از ایکس ۲ استورم هشت جهش یافته‌ی کم سن و سال را از یک آزمایشگاه مخفی که در آن زندانی شده‌اند، آزاد می‌کند؛ ما به‌وضوح می‌بینیم که او از روی مهربانی دست به چنین کاری می‌زند و نه صرفاً به‌خاطر عدالت، از روی وظایف سرد و خشکش یا چون این کار عقلانی‌ست. طبق مفهوم «اخلاق مراقبت» گیلیگان، روابط در صدر اولویت‌ها قرار می‌گیرند و زمانی که استورم باعجله بازمی‌گردد تا کودکی را نجات بدهد که از طریق مانیتور نظارتی دیده است، تقریباً واکنشی مادرانه از خود بروز می‌دهد. او در زمینه‌ی اخلاقی پیچیدگی‌هایی دارد و استاد دوگانگی اخلاقی‌ست. او محدود به یک مفهوم اخلاقی نیست. به‌نظر می‌رسد به خوبی می‌فهمد که موقعیت‌های مختلف، طرز فکرهای گوناگونی را می‌طلبد. عمل اخلاقی می‌تواند بر پایه‌ی درک انتزاعی مفاهیم عدالت و وظیفه، یا بر خاسته از

احساسات درست و به‌حق باشد. او با درک این موضوع، خارج از دایره‌ی انتظارات جنسیتی، هم در چارچوب اسطوره‌شناسانه و هم روان‌شناسی اخلاقی، دست به عمل می‌زند. احتمالاً استورم همان قهرمان کامل باشد. او از نظر روحی سرسخت و از نظر فیزیکی زیباست و افزون بر تمرکز بر بخش عقلانی وجودش، جنبه‌ی زنانه‌ی خود را هم تقویت می‌کند. بدین ترتیب در به انجام رساندن و کامل کردن تمامی مراحل قهرمانانه‌ی کمپبل به موفقیت می‌رسد.

کارول گیلیگان روش کلبرگ را در رشد قضاوت اخلاقی کودکان به کار گرفت و به نظریه‌ی اخلاقی رسید که آن را اخلاق مراقبت، نامید. یافته‌های گیلیگان بعدها به دست فیلسوفان و متفکران عمدتاً زن و فمینیست تکمیل شدند. این نظریه‌ی اخلاقی نقدهایی به نظریه‌های اخلاقی تکلیف‌گری کانت و نتیجه‌گری میل وارد می‌کند و آنها را به‌مثابه نظریات اخلاقی مردسالارانه ناقص یا نادرست می‌شمارد. به باور گیلیگان چنین نظریه‌های اخلاقی، به‌قواعد عام اخلاقی، رعایت به‌طرفه و تأکید انحصاری بر عقابیت تکیه دارند و مشکل آنها دقیقاً آنست که همین است. در برابر اخلاق مراقبت، اخلاقی‌ست قاعده‌گر، جزئی‌نگر، بافت‌محور و مبتنی بر عواطف کهنه‌ی جنسیتی دارد.

یکی دیگر از نظرات جوزف کمپبل درباره‌ی اسطوره این است که اسطوره به ما کمک می‌کند تا بفهمیم هر کدام از ما قطعه‌ای کوچک از تصویر کلی بشریت هستیم. افراد توسط قیودی مانند جنسیت، سن، حرفه، مذهب، گرایش‌ها، قومیت و آموزش محدود می‌شوند. «تمامیت» انسان نه در یک فرد، بلکه در «بدنه‌ی جامعه به عنوان یک کل» نهفته است.^{۵۱} فلاسفه‌ی متعدد و گوناگونی همچون افلاطون، پولس رسول^{۵۲}، رواقیون و پاسکال^{۵۳} در طول تاریخ بر اهمیت این تصور از وحدت تأکید داشته‌اند. این فلاسفه همگام با هم، اما هر کدام به شیوه‌ی خود، در مورد اهمیت همبستگی

^{۵۱} Joseph Campbell, The Hero with a Thousand Faces (Princeton: Princeton University Press, 1973).

^{۵۲} apostle Paul

از مهم‌ترین مبلغان مسیحیت و بنیانگذار الهیات و خداشناسی این آئین بود؛ برخلاف حواریون، پولس هرگز با عیسی دیدار مستقیم نداشته‌است. در کتاب اعمال رسولان، پولس پیشوای نزاری (غیریهودیان) و حواریون پیشوای مسیحیان خوانده شده است. -م.

^{۵۳} Pascal

انسانی از طریق تنوع برای رسیدن به حداکثر حد شکوفایی انسانیت صحبت می‌کنند. زنان قهرمان به اندازه‌ی مردان قهرمان حائز اهمیت‌اند – در واقع، بنابر تصور کمپیل از قهرمانی‌گری، امکان قهرمان شدن در همه‌ی ما وجود دارد. شخصیت استورم نمونه‌ی خوبی برای این مورد است.

مستیک^{۵۴} دگرپیکر^{۵۵}

ربکا رومین^{۵۶} نقش شخصیت جهش‌یافته‌ی مستیک در ایکس ۲ را بازی می‌کند. او در جهان موجوداتی که قدرت‌های ماورائی دارند، ما را با چالش‌های جدیدی مواجه می‌کند. او قادر است به شکل هر نوع زیبایی قابل تصویری دربیاید و از نظر فکری و فیزیکی بسیار قدرتمند و ماهر است. افزون‌براین، او موجودی شیطانی است.

مستیک که با نام ریون دارک هولم^{۵۷} هم شناخته می‌شود، نخستین بار در سال ۱۹۷۸، در کتاب

مصوّر خانم مارول #۱۶^{۵۸} ظاهر شد.^{۵۹} این کتاب مصور روایت گر مبارزات منجر به شکست و ناامیدکننده‌ی مستیک برای متحد کردن جهش‌یافته‌ها و انسان‌هاست. در نهایت مستیک از روی ناامیدی، به جنگ جویی بی‌احساس و بی‌توجه به خیر و شر تبدیل می‌شود و به مگنیتو و انجمن برادری جهش‌یافته‌های شرور می‌پیوندد. مستیک مادر خونی کورت واگنر (خزنده‌ی شب خودمان) است. در کتاب به ما گفته می‌شود که او به خاطر امنیت خودش، فرزند تازه به

اطلاعات که درباره‌ی گذشته مستیک (ریون دارک هولم) وجود دارد و سن واقعاً او مانند پسرش باقی مانده است. از آنجایی که او توسط توانای دگرپیکری قادر به از بین بردن آثار و نشانه‌های پیری در چهره‌اش است، سن او دقیقاً مشخص نیست. سال‌ها پیش ریون هویت و ظاهر یک مأمور مخفی آلمانی فوت شده به نام لینه زبرالآن خود کرد. در این بین لینه و ویکتور کرید با اسم رمز «دندان خنجری» برای انجام مأموریت با مضمون ترور دانشمندی در برلین شرقی فراخوانده شدند. ریون در قالب شخصیت لینه این مأموریت را به پایان رساند و سپس او و ویکتور کرید می‌بایست برای مدتی در مکانی امن مخفی می‌شدند. در طی این مدت آن‌ها معشوق یکدیگر شدند، اما چندی بعد ریون هرگز خود را صحنه‌سازی کرد تا او ترک کند. نتیجه‌ی این رابطه کوتاه مدت به دنیا آمدن پسری با نام کریدون کرید بود. کریدون یک انسان جهش‌یافته نبود، بنابراین ریون که ناامید شده بود او را ترک کرد.

^{۵۴} Mystique

^{۵۵} Shape-Shifting

دگرپیکری حالتی است که در داستان‌های خیالی، موجودی از شکلی به شکل دیگر در آید، همچون انسان‌هایی که در داستان‌ها تبدیل به گرگ می‌شوند. – م.

^{۵۶} Rebecca Romijn

^{۵۷} Raven Darkholme

^{۵۸} Ms. Marvel #16

^{۵۹} Ultimate Marvel Encyclopedia, p.170.

دنیا آمده‌اش را که ظاهری شیطانی دارد، رها می‌کند. قدرت اصلی جهش یافتگی او دگرپیکری است. او در حالت «عادی» یک زن است، اما به راحتی می‌تواند ظاهر فیزیکی‌اش را تغییر بدهد و به یک مرد تبدیل شود.

میسْتیک در ایکس ۲ پوستی نیلی رنگ دارد که سرتاسر آن با قطعاتی پولک‌مانند پوشانده شده است. چشم‌هایش به رنگ زرد مار-گونه‌ای و موهایش سرخ است، و بدن چابک‌اش حالتی مارپیچ دارد. مار یکی از نماد اساطیری ابتدایی و باستانی است که با زنانگی، تولد مجدد و رمز و راز ارتباط دارد.^{۶۰} ظاهر فیزیکی میسْتیک در فیلم بر تمامی مواردی که ذکر شد، اشاره دارد. حتی در نام او اشاره‌ای باستانی وجود دارد؛ ریشه‌ی واژه‌ی «میسْتیک» در زبان لایتن «میسْتِس»^{۶۱} و به معنی «روحانی اسرار» یا آغازگر چیزی است. هر دو تعریف، متناسب با شخصیت پیچیده‌ی او هستند.

طبیعت او یک دوگانگی بی‌ثبات و متغیر است. او فقط یک زن نیست، بلکه می‌تواند مرد هم باشد. او که در دوگانگی فیزیکی عجیب و متغیر خود گیر افتاده است، شاید هرگز نتواند به آن فردیت ضروری برای کامل کردن چرخه‌ی قهرمانی تعالی یابد. البته این تنها ویژگی او نیست که مانع از قهرمان بودنش می‌شود. او جامعه‌ستیزی است که ظاهراً کمر به قتل عام انسان‌ها بسته است. او هر کاری انجام می‌دهد تا به اهدافش برسد؛ اهدافی که در نهایت ناشی از نیاز اولیه‌اش برای صیانت نفس است. او هر گاه که لازم است، برای دستیابی به اهدافش، از توانایی‌های تغییر ظاهر خود استفاده می‌کند تا مردی را با آن ظاهری که دوست دارد اغوا کند. اما زمانی که خزنده‌ی شب از او می‌پرسد چرا ظاهرش را تغییر نمی‌دهد تا به صورت دائمی شبیه یک نفر دیگر باشد، او با تلخی پاسخ می‌دهد که نباید چنین کاری انجام بدهد. اخلاقیات در مورد چنین موجودی چگونه است؟

قطعاً کسی نمی‌تواند سر سوزنی چیزی همچون اخلاق مراقبت را به میسْتیک نسبت بدهد. مادری که کودک تازه متولد شده‌اش را رها می‌کند تا جان خودش را حفظ کند، مراقب دیگران نیست. در نخستین فیلم ایکس-من، او پروفیسور اگزوویه را به گمبایی خطرناک فرو می‌برد. همچنین سناتوری را می‌دزدد و برای رسیدن به اهدافش، خود را به شکل او درمی‌آورد و سپس در چندین حمله‌ی تروریستی به رهبران جهان مشارکت می‌کند.

در ایکس ۲ او موقتاً به ایکس-من می‌پیوندد تا دشمنی دوجانبه را - یک نظامی قدرتمند که قصد دارد تمامی جهش یافته‌ها را از بین ببرد - تعقیب کند و شکست بدهد؛ آن هم فقط به این دلیل که به محض آنکه به آنچه می‌خواهد دست پیدا کرد، یارانش را رها کند تا شاید با مرگی احتمالی از بین بروند. او از پذیرفتن و اذعان به هر چیز و هر کسی

^{۶۰} Joseph Campbell, *The Masks of God: Occidental Mythology* (New York: Penguin, 1991).

^{۶۱} mystes

که باعث شود از هدفش دور بیافتد، سرباز می‌زند. بر اساس دیدگاه نادرست او، درست است که اقداماتش گاهی منجر به ضرر و زیان می‌شوند، اما در نهایت منجر به ساخته شدن دنیایی می‌شوند که از نظر او جهان بهتری است. دیدگاه‌ها و اعمال میستیک با شیطانی کردن افراطی مفاهیم کلبرگ از اعمال عقلانی و اصولی، اخلاق عدالت او را به انحراف می‌کشد. تصور انحرافی او از عدالت، اقداماتی را طلب می‌کند که متضاد و مخالف با تصور عقلانی از یک جهان عادلانه است. کارهای او با قاعده است، اما این قاعده‌ها، مشخصاً قاعده‌های خود او هستند. رفتار او اصولی است، اما این اصول شریرا نه‌اند. حتی می‌توان گفت که اخلاق ظالمانه‌ی او در نهایت طعنه‌آمیز است – او در تنفر خود از هر چیزی که به انسان مربوط است، انسانیت پایه‌ای و سرکوب شده‌ی خود را از طریق تزلزل، ترس و تنفر، به صورت غیر عمدی و ناخودآگاه به نمایش می‌گذارد. اگر استورم قهرمانی کامل است، شاید میستیک همتای ضد-قهرمان^{۶۲} او باشد.

برخاستن قنوس: جین گری

جین گری^{۶۳} نخستین بار در سال ۱۹۶۳، در کتاب مصور ایکس-من #۱^{۶۴} ظاهر شد.^{۶۵} او یکی از اعضای اصلی ایکس-من است و به عنوان نخستین دانش آموز پروفیسور اگزایوه معرفی شده است. شخصیت جین به کلی با استورم و میستیک تفاوت دارد که هر دو در دهه‌ی ۱۹۷۰ خلق شدند، یعنی بیش از یک دهه پس از او. استورم و میستیک هر دو نماینده‌ی تغییر گرایش‌ها در قبال زنان در جامعه‌ی آمریکایی‌اند. همانطور که دیدیم، استورم و میستیک هر دو باهوش، دارای اعتماد به نفس و بسیار ماهرند. هر دو آن‌ها بدون هیچ نیازی به عشق و علاقه‌ی رمانتیک کارهایشان را انجام می‌دهند. در مقابل، جین به عنوان فردی قابل اعتماد، وفادار و باهوش به تصویر کشیده می‌شود، اما اعتماد به نفس کافی ندارد و به مردان اطرافش متکی است. او از نظر فیزیکی هم جذاب است و با یاران ایکس-من‌اش، اسکات^{۶۶} و لوگان-

^{۶۲} anti-hero

^{۶۳} Jean Grey

^{۶۴} X-Men #1

^{۶۵} Ultimate Marvel Encyclopedia, p.139.

^{۶۶} Scott

سایکلاپس^{۶۷} و وُلورین^{۶۸}، بخشی از یک مثلث عشقی کلاسیک را تشکیل می‌دهد. او در مقام کانون یک ماتریکس پایدارِ علاقه به جنس مخالف، به ایفاء نقش می‌پردازد و مروج رابطه‌ی سنتی زن-مرد برای مخاطب است.

در اولین فیلم ایکس-من جین به نجات زندگی وُلورین کمک می‌کند. وُلورین که یک جهش‌یافته‌ی مذکر سرسخت و تندخوست، علاقه و حتی ستایش خود نسبت به جین را با قیافه‌ای مشتاق و شهوانی و جملاتی بذله‌گویانه بیان می‌کند. این اشتیاق در ایکس ۲ هم ادامه پیدا می‌کند، و به این ترتیب خصومت میان سایکلاپس و وُلورین بر سر جین هم افزایش می‌یابد.

در اوایل فیلم ایکس ۲، جین را می‌بینیم که همراه با گروهی از دانش‌آموزان استثنائی مدرسه‌ی پروفیسور اگزوویه، در اردویی به موزه‌ی تاریخ طبیعی رفته‌اند. کارگردان از طریق آثار به نمایش گذاشته شده در موزه برخی از تکامل‌های بشریت را به ما نشان می‌دهد و با نمایش مختصر و مفید پرده‌های درون موزه که حاوی واژه‌ی «تکامل» اند و به رنگ‌های روشن نوشته شده‌اند، به صورت ظریفی به ایده‌ی تکامل اشاره می‌کند. کاراکتر جین دچار سردرد می‌شود و به خاطر قابلیت‌های دورجُنبی^{۶۹} قدرتمندش، باعث اختلال در تمامی وسایل الکترونیک در موزه می‌شود. مخاطب می‌بیند که جین با دردش دست و پنجه نرم می‌کند. در عین حال، دوربین گردن‌بند او را نشان می‌دهد که یک پرنده‌ی نقره‌ای است – البته نه هر پرنده‌ای، بلکه یک ققنوس. طرفداران کتاب‌های مصورِ ایکس-من فوراً متوجه این ارجاع می‌شوند.

جین جهش‌یافته‌ای است که هم قدرت تلپاتی^{۷۰} و هم توانایی دورجُنبی دارد. اما کاراکتر او در اولین فیلم ایکس-من صرفاً به‌عنوان سایه‌ی پروفیسور اگزوویه‌ی بزرگ نشان داده می‌شود. او در یکی از صحنه‌های فیلم، یک سخنرانی در حضور کنگره انجام می‌دهد و در انجام این کار ضعیف عمل می‌کند. کمی بعد، از اگزوویه به خاطر عملکردش عذرخواهی می‌کند. او به راحتی می‌توانست با قدرت‌های ویژه‌اش با همه صحبت و قانع‌شان کند، اما به خاطر فقدان اعتماد به نفس، خیلی زود مخاطبانش را از دست داد. پس از اینکه اگزوویه در حادثه‌ای مرتبط با سربرو^{۷۱} به گُما فرو می‌رود، جین که پیش‌تر میلی به استفاده از این ماشین نداشت، با شجاعت تصمیم می‌گیرد امتحانش کند – اما فقط

^{۶۷} Logan—Cyclops

^{۶۸} Wolverine

^{۶۹} telekinetic

^{۷۰} telepathy

^{۷۱} Cerebro

زمانی می‌تواند این شجاعت را به خرج بدهد که استادش در حالت اغماض است. در ایکس ۲ او هنوز تحت هدایت مردان اطرافش، از جمله سایکلایس و اگزایه است. هرچند نشانه‌های زیرکانه‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد فرمان‌برداری او دیری نخواهد انجامید – چرا که او در حال تکامل است.

تقدیر و سرنوشت این کاراکتر بر آن است که با جهشی بزرگ به سوی تکامل بیشتر برود. جین برای خوانندگان قدیمی این کتاب مصور مترادف با ققنوس است؛ ققنوس یک موجود کیهانی است که جین بعد از قرار گرفتن در برابر تشعشع شدید خورشیدی، در یک عملیات نجات، هویتش را تسخیر می‌کند.^{۷۲} کاراکتر جین بالاخره در ایکس ۲ تکامل می‌یابد، و افزون بر افزایش قدرت‌هایش به رشد شخصی، اجتماعی و فلسفی دست پیدا می‌کند. درحالی‌که پایان‌بندی ایکس ۲ پاسخی قطعی درباره‌ی آینده‌ی او ارائه نمی‌کند، صریحاً به تکامل او در نقش ققنوس، و راهی مرگ فیزیکی اشاره دارد.

جین در طی دوره‌ای از زندگی‌اش که در فیلم به نمایش درآمده است، هر سه سطح اصلی اخلاق عدالت کلبرگ را از خود بروز می‌دهد. نخست در مرحله‌ی پیشا تعارفی قرار می‌گیرد، و توسط افراد مقتدری که در اطرافش اند هدایت می‌شود. وقتی که با صدای آرام و لطیفش، شکست خوردنش را برای اگزایه توضیح می‌دهد، یا بهانه می‌آورد که چون به اندازه‌ی کافی قدرتمند نیست، نمی‌تواند کارهای خاصی را به انجام برساند، موش‌صفت و ضعیف به نظر می‌رسد. همچنین در بسیاری از مواقع، زمانی که در درجه‌ی اول برای راضی کردن دیگران، مطابق با انتظاراتی که از سوی آن‌ها دریافت می‌کند دست به عمل می‌زند، مرحله‌ی دوم و تعارفی رشد اخلاقی را به نمایش می‌گذارد.

بالاخره در اواخر فیلم، زمانی که زندگی‌اش را برای نجات یارانش فدا می‌کند، به مرحله آخر و پسا تعارفی اخلاق کلبرگ می‌رسد. او در این اقدام، خواست و تقاضای دیگران را نمی‌پذیرد و علی‌رغم وابستگی‌های عاطفی و روابطش، برای حفظ خیر و رفاه جمعی به تنهایی دست به عمل می‌شود. او در از خودگذشتگی نهایی‌اش با احتساب اینکه چه چیزی بیشترین نفع را برای افراد درگیر در ماجرا دارد، (چیزی که سود و منفعت کلی را افزایش می‌دهد، یا اینکه مجموعه‌ی لذت آن بیشتر از دردش است) و با اینکه می‌داند این کار منجر به مرگش می‌شود، باز هم به عنوان عملی عقلانی انجامش می‌دهد و در نقش یک فایده‌گرای اصولی ظاهر می‌شود. اما آیا این همان جین گری‌ای است که می‌شناختیم؟ آیا او از آن نوع افرادی است که صرفاً کاری را که بیشترین سود را برای بیشترین تعداد افراد دارد حساب

^{۷۲} Ultimate Marvel Encyclopedia, p. 139.

و کتاب کند و بعد به صورت خودکار انجامش بدهد؟ یا در عوض امکان دارد از روی عمیق‌ترین شکل از احساسِ مراقبت دست به عمل بزند؟

وقتی جین خود را قربانی می‌کند تا جان بقیه را نجات بدهد، به کل مسیرش را از درک عمومی از اخلاقیات مراقبتِ گیلیگان جدا می‌کند که اصرار می‌ورزد زنان خود را با کسانی که در اطرافشان‌اند برابر می‌بینند. بسیاری از مفسران فمینیست اظهار می‌کنند که اگر اخلاق مراقبت به درستی درک شود، از هر گونه فداکاری نامتعادل به‌خاطر دیگران جلوگیری می‌کند. آن‌ها در عوض پیشنهاد می‌کنند علاوه بر اینکه باید نگران سلامتی خود بود، باید به رفاه حال مردم هم اهمیت داد. هرچند ممکن است در درک وسیع‌تر اخلاق مراقبت، نسبت به اخلاق کلاسیک عدالت-محور (همچون اخلاق کلبرگ) منابع بیشتری برای توضیح انگیزه‌ی جین در فداکاری نهایی به‌خاطر دوستانش، وجود داشته باشد.

اخلاقِ عدالت بر قانون و حق، و اخلاقِ مراقبت بر روابط و راحت‌تر کردن شرایط برای مردم متمرکز است. زمانی که جین در موقعیتی قرار می‌گیرد که می‌تواند با قربانی کردن زندگی خودش، بهترین دوستانش را نجات بدهد، در مقابل افرادی قرار ندارد که از او انتظار داشته باشند چنین کاری را به‌عنوان یک وظیفه‌ی اخلاقی متناظر برای خدمت به عدالت و حفظ حق زندگی آن‌ها انجام بدهد.

دقیقاً به دلیل اینکه او پا را از وظیفه‌اش فراتر می‌گذارد، عملش کاری قهرمانانه است. او به‌خاطر وظیفه کاری نمی‌کند، بلکه از روی عشق، مهربانی، نگرانی و اینکه می‌داند مرگ او می‌تواند سایر اعضای ایکس-من را نجات بدهد، دست به این کار می‌زند. او با انجام این کار به چیزی همچون نسخه‌ی زنانه‌ی مسیح تبدیل می‌شود، و مرگش هم متقابلاً خبر از یک رستاخیز می‌دهد.

جین گری دختر کوچک پروفیسور جان گری و همسرش الین گری بود. وقتی جین ده ساله بود، او بهترین دوستش آنری چارلسون در حال بازی بودند که آنری با خود روی تصادف کرد. احساسات جین در لحظه ای که دوست در حال مرگش را در آغوش گرفته بود، نیروی خفته دور آگاهی او را بیدار نمود و در نتیجه حس آخرین لحظات زندگی آنری را تجربه کرد. این اتفاق ناگوار جین را به مرحله ای عمیق از افسردگی شدید برد. علاوه بر این جین دریافت که قادر به کنترل توانایی دور آگاهی خود نیست، و مجبور شد برای حفظ سلامت روح خود را از دیگران دور نگه دارد. بالاخره وقتی یازده ساله شد، یک روانپزشک برای کمک به پدر و مادرش پیشنهاد مراجعه به یک از همکارانش، پروفیسور چارلز آگراویه را داد که دارای قدرت دور آگاهی بسیار بالایی بود. پروفیسور آگراویه برای جین در غیاب والدینش توضیح داد که او یک جهش یافته است و به مدت چندین سال او را تحت درمان قرار داد. در طی این زمان، آگراویه یک پوشش محافظ ذهنی برای جین تعبیه کرد، تا قادر به استفاده از توانایی دور آگاهی خود تا زمانی که بلوغ لازم برای کنترل آن برسد، نباشد. به طور همزمان، همچنین آگراویه به او روش استفاده از قدرت دور جنبی را آموخت. وقتی آگراویه تشخیص داد جین به نقطه ای از سطح تسلط قدرت دور آگاهی رسیده است، به والدینش پیشنهاد داد، جین را در مدرسه تازه تأسیس ویژه جوانان با استعداد ثبت نام کنند. پروفیسور و همسرش از این مسئله اطلاع نداشتند که این مدرسه به عنوان پناهگاهی برای مردان ایکس، گروهی از ابرقهرمان های جهش یافته جوان که توسعه شخص چارلز آگراویه برای مقابله با جهش یافته های که از قدرت خود علیه بشریت استفاده می کردند، آموزش می دیدند. جین با ورود به این مدرسه، پنجمین عضو محسوب شد که به گروه ایکس - من پیوسته بود و در آن زمان نام مستعار «مارول گرل» را برای خود برگزید.

در انجیل یوحنا^{۳۳} (۱۵:۱۳) گفته می شود: «هیچ عشقی والاتر از این نیست که مردی جانش را برای دوستانش فدا کند.» جین گری ثابت می کند که این امتیاز صرفاً متعلق به یک مرد نیست. و با انجام این کار، بر دوگانگی ضمنی موجود در اخلاق عدالت و تفسیر استاندارد فمینیستی از اخلاق مراقبت غلبه می کند. نمی توان حق او را در برابر حقوق یارانش مقایسه کرد، و پرسشی هم بر سر اینکه باید برای چه کسی - خودش یا آنها - اهمیت قائل شود وجود ندارد. ممکن است دلیل امر مذکور این باشد که او چنان از دوگانگی به یگانگی یا وحدت با دیگران تعالی یافته که تفاوت میان از خود گذشتگی و صیانت نفس را به کلی نادیده گرفته و حذف کرده است. او اقدامات لازم برای حفظ وحدت بیشتر را انجام داده است.

مخاطب فیلم پاداش نهایی اقدام فداکارانه و نجات دهنده جین را نمی بیند، اما کنایه ای انتهایی فیلم و اشاره ای آگراویه به گروهی از کودکان مینی بر اینکه «همه چیز درست خواهد شد» به صورت ضمنی به این موضوع اشاره داد که جین با تولد مجدد به عنوان یک ققنوس فوق العاده قدرتمند، به خاطر فراتر رفتن از مطالبات و وظایف اخلاق معمولی به سوی قهرمانی گری هایی که فلاسفه با عنوان «افراط» (عملی و رای وظیفه) از آن یاد می کنند، پاداشی غافلگیرکننده دریافت خواهد کرد. این مسئله می تواند نمایش مدرنی از اسطوره ای قدرت تغییر دهنده عشق باشد. این اقدام از آن رو دارای قدرت تأثیر گذاری شگرفی است که به خاطر نجات جان اعضای ایکس - من انجام شده بود.

مراحل قهرمانی کمپبل با دگرگونی جین در ایکس ۲ مطابقت دارد. او از پوسته‌اش بیرون می‌آید، در آزمون‌های بسیار از خود شجاعت نشان می‌دهد، و دستخوش تحول ضروری آگاهی می‌شود. سپس در آخرین لحظه‌ی از خود گذشتگی قهرمانانه‌اش، مرحله‌ی دیگری از چرخه را آغاز می‌کند، زیرا زیر سطح دریاچه‌ای که او در آنجا به انتهای زندگی‌اش رسید، تصویری از یک پرنده‌ی بزرگ در حال پرواز کردن را مشاهده می‌کنیم. آیا او همان گونه که کمپبل اظهار می‌کند، به عنوان «استاد دو جهان» باز می‌گردد؟^{۷۴} آیا او پیش ایکس-من باز خواهد گشت؟ اگر او به سوی اگزویه، سایکلابس و ولورین بازمی‌گشت، ما احساس می‌کردیم که نتایج اقدام نهایی او کامل نشده است.

کمپبل بیان می‌کند: «قهرمان هر کجا که برود، هر کاری که بکند، همیشه در جوهره و ذات خود حاضر است... مشارکت اجتماعی در نهایت ممکن است منجر به درک کل در فرد شود، و از همین رو تبعید و فقدان او موجب یافتن خود در کل می‌شود.»^{۷۵} شاید سرنوشت جین گری هم همین باشد. تصمیم جین مبنی بر قربانی کردن خودش به خاطر خیر و رفاه دیگران - تبعید به افراطی‌ترین شکل ممکن - منجر به رشد اجتماعی، فلسفی و شخصی می‌شود. او از دوگانگی درونش تعالی می‌یابد - قدرتمند اما محجوب، باهوش اما فاقد اعتماد به نفس، عشق ورزیدن به سایکلابس باثبات و حساس، و در عین حال علاقه نشان دادن به ولورین وحشی و غیرقابل پیش‌بینی - و در نهایت خودش را در «کل» بازمی‌شناسد.

ایکس ۲، اسطوره‌ی ابرقهرمان، فلسفه و جهان

استورم، میستیک و جین گری سه زن کاملاً متفاوت‌اند. یک نفر از آن‌ها که شاید به نظر برسد در حداقل سطح قهرمانیت است، ممکن است در انتها بزرگ‌ترین قهرمان باشد و ما بیش از دیگران از او درس بگیریم. تصویری که در فیلم اخیر از هر کدام از آن‌ها ارائه شده، نشان‌گر رشد آگاهی از اهمیت زنان و نقش‌شان در اسطوره‌شناسی ابرقهرمانی است. و این موضوعی مهم است. اما این فیلم‌ها چیزهای بیشتری برای نشان دادن دارند. اسطوره‌شناسی ابزاری قدرتمند برای عمیق‌تر کردن تجربیات انسان است.

ایکس ۲: ایکس-من متحد می‌شوند می‌خواهد از طریق شخصیت‌های زن و مرد عناصر حیاتی تجربیات تکاملی جنسیت‌محور انسان را مشخص کند؛ و جامعه را در مقام یک کل، از دوگانگی‌های مختلف موجود (مرد-زن، خود-

^{۷۴} The Hero with a Thousand Faces, p. 229.

^{۷۵} The Hero with a Thousand Faces, p.386.

دیگری، خانواده-دیگران) فراتر برد تا یکتایی و یگانگی بشریت را درک کند. جالب اینجاست که دیدگاه فلسفی موجود در اسطوره‌ی مدرن به همان میزان که روشن‌گر است، می‌تواند سرگرم‌کننده هم باشد.

منبع: <http://falsafidan.com>

